

درس نهم: پرورده عشق

رایت*: پرچم، بیرق، علم، درفش (رعیت: مردم عادی، عموم مردم)

جهانگیر*: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا (کنایه از مشهور)

آسمان گیر: فتح کننده آسمان، کنایه از معروف و مشهور

(پون رایت عشق آن جهانگیر / شد پون مه لیلی آسمانگیر)

خنیده*: مشهور، معروف، نامدار

خنیده نام تر گشتن*: مشهورتر شدن، پر آوازه تر گردیدن

شیفتگی: شیدایی، عاشقی

تمام: کامل (هر روز فئیره نام تر گشت / در شیفتگی تمام تر گشت)

بخت: شانس، اقبال

درماندن: عاجز شدن (برداشته دل ز کار او بفت / درماند پیر به کار او سفت)

خویشان*: جمع خویش، اقوام

نیاز: یاری، اظهار محبت، اظهار همدردی (خواهش، احتیاج، فقر)

(فویشان همه در نیاز با او / هر یک شده پاره ساز با او)

بیچارگی: درماندگی

چاره گری*: تدبیر، مصلحت اندیشی

زبان کشیدن: گفت و گو کردن (کنایه) (بپارگی ورا پو دیرند / در پاره گری زبان کشینند)

به اتفاق: همگی، همه با هم

یک سر: همگی، همه با هم

(گفتند به اتفاق یک سر / کز کعبه گشاره گردد این در)

حاجت گه: محل برآورده شدن نیازها

جمله*: همه، سراسر (حاجت گه جمله ی جهان اوست / ممراب زمین و آسمان اوست)

موسم*: هنگام، زمان

مَحْمِل*: کجاوه که بر شتر بندند، مهد (مَهْمَل: کلام بیهوده)

(پون موسم حج رسید بر قاست / اشتر طلبید و مَمَل آراست)

جهد*: کوشش، تلاش، سعی (هم‌خانواده جهاد و مجاهد و تهجد)

مهد: کجاوه، محمل، تخت روان

(خبرزند عزیز را به سر مهر / بنشانند پو ماه در یکی مهر)

سینه پر جوش بودن: کنایه از ناراحتی فراوان، اضطراب داشتن

حلقه در گوش بودن: کنایه از فرمانبرداری، مطیع بودن

(آمد سوی کعبه سینه پر جوش / چون کعبه نهاد حلقه در گوش)

چاره سازی: علاج، حل کردن مشکل

(گفت ای پسر این نه پای بازی است / بشتاب که پای چاره سازی است)

گزار کاری*: زیاده‌روی، بیهوده‌کاری

توفیق: یاری، عنایت الهی (آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به

نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن) (گو، یا رب از این گزار کاری / توفیق دهم به رستگاری)

دریاب: توجه کن، کمک کن

مبتلا: گرفتار بلا (دریاب که مبتلای عشقم / آزاد کن از بلای عشقم)

حدیث: سخن، خبر، داستان (مهنون پو هریث عشق بشنید / اول بگریست پس بفتنید)

مار حلقه: مار حلقه‌زده

برجست: پرید، برخاست

(از پای پو مار حلقه برجست / در حلقه‌ی زلف کعبه زد دست)

بو: آغوش، کنار (میوه)

(می‌گفت، گرفته حلقه در بر / کامروز منم پو حلقه بر در)

طریق: راه، رسم

آشنایی: عاشقی، دوستی (گویند ز عشق کن برایی / این نیست طریق آشنایی)

پرورده*: پرورش یافته

سرشت*: فطرت، آفرینش، طبع (پرورده‌ی عشق شد سرشتم / یز عشق مبار سرنوشتم)

غایت*: پایان، فرجام، نهایت

به غایت: در حد نهایت، بی‌نهایت (کز عشق به غایتی رسانم / کلاو ماند اگر په من نمانم)

بستان: بگیر

افزای: اضافه کن (از عمر من آن چه هست بر پای / بستان و به عمر لیلی افزای)

خاموش: ساکت

کاین: که این (می‌داشت پدر به سوی او گوش / کاین قصه شنید، گشت خاموش)

نه دواپذیر: درمان ناپذیر

دل اسیر داشتن: کنایه از عاشق بودن (دانست که دل اسیر دارد / دردی نه دواپذیر دارد)

درس ششم: مردان واقعی

لکام: نام کوهی نزدیک لبنان

زیارت: دیدار

سری سقطی: نام یکی از عرفای مشهور قرن سوم هجری قمری

(یکی از کوه لکام به زیارت «سری سقطی» آمد. سلام کرد و گفت: «فلان پیر از کوه لکام تو را سلام گفت.»)

بس: بسیار، اینجا مهم

(سری گفت: «وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد.»)